

سخنی در باره لوح شگر شکن، از آثار قلم اعلی - علاءالدین قدس جورابچی

سخنی در باره لوح معروف به
" لوح شگر شکن "، از آثار قلم اعلی

علاءالدین قدس جورابچی
دسامبر ۲۰۱۸ میلادی

فهرست

- پیش گفتار** - در باره چگونگی و شأن نزول " لوح شگر شکن " .
- بخش نخست** - در باره بیت مطلع لوح شگر شکن:
- " شگر شکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگاله می رود "
- بخش دوم** - در باره سید محمد حسین متولی باشی قمی، مخاطب لوح شگر شکن.
- بخش سوم** - نگارش سطرى چند از آغاز لوح و شرحی در باره بیت منقول در آن:
- " زنده دل باید در این ره صد هزار
تا کند در هر نفس صد جان نثار "
- بخش چهارم** - نگارش چند سطر دیگر از لوح و ترجمه آیات قرآنی مندرج در آن.
- بخش پنجم** - نگارش چند سطر دیگر از لوح در باره " یکی از معتکفین آن ارض " .
- بخش ششم** - سخنی در باره بیت شعر عربی نقل شده در لوح:
- " فَطَوْعاً لِقَاضٍ أَتَى فِي حُكْمِهِ عَجَباً
أَفْتَى بِسَفْكِ دَمِي فِي الْجِلِّ وَالْحَرَمِ " .
- بخش هفتم** - سخنی در باره " شخص معروف " و همچنین توضیحی در باره بیت شعر منقول در لوح:
- " آنچه در دل دارد از مکر و رموز
پیش حق پیدا و رسوا همچو روز " .
- بخش هشتم** - قسمت پایانی لوح مبارک شگر شکن، حاوی پندها و اندرزها و راهنمایی های بیشتر حضرت بهاءالله به شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی است و همچنین نقل آیاتی از قرآن به عنوان شاهد مقال و ترجمه آن.
- (این لوح مبارک، بار نخست در مجموعه ای از الواح حضرت بهاءالله به نام " دریای دانش " توسط مؤسسه مطبوعات بهائی هند صفحات ۱۴۷ تا ۱۵۳ و بار دوم توسط مؤسسه ملی مطبوعات امری در طهران، سال ۱۳۳ بدیع صفحات ۱۴۴ تا ۱۵۰ به زیور طبع آراسته گردید) .

واژه نامه به ترتیب حروف الفبا.

پیش گفتار

در باره چگونگی و شأن نزول "لوح شکر شکن":

لوح مبارک معروف به "لوح شکر شکن"، مُصدَّر به "هُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى" و با مطلع:

"شکرشکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود"،

از آثار نازله از قلم حضرت بهاءالله در بغداد، در واپسین ایام و پیش از اظهار امر آشکارای آن حضرت، خطاب به سید محمد حسین متولی باشی قمی، از بابیان است.

توطئه های شیخ عبدالحسین طهرانی معروف به "شیخ العراقین" و ملقب به "شیخ خبیث" از قلم حضرت بهاءالله و فعالیت ها و اقدامات دشمنانه میرزا بزرگ خان قزوینی، سرکنسول ایران در بغداد و ملقب به "خان پرتدلیس" از قلم آن حضرت، سبب گردید که ناصرالدین شاه به میرزا سعید خان، وزیر امور خارجه ایران فرمان دهد که سفیر ایران در اسلامبول، حاجی میرزا حسین خان قزوینی، مشیرالدوله، از حکومت عثمانی تبعید حضرت بهاءالله را از بغداد به جایی دورتر از ایران، خواستار گردد.

حضرت عبدالبهاء در کتاب "مفاوضات" در باره سبب و علت تبعید حضرت بهاءالله از ایران به بغداد در عراق عرب در سال ۱۸۵۳ م. (۱۲۶۸ ه. ق.) و سپس به اسلامبول و ادرنه در سال ۱۸۶۳ م. (۱۲۷۹ ه. ق.) و سرانجام به عکا در سال ۱۸۶۸ م. (۱۲۸۵ ه. ق.)، چنین می فرمایند: "باری این نیر اعظم بعتة در افق ایران طالع شد در حالتی که جمیع اهالی ایران چه از وزرا چه از علما چه از اهالی جمیعاً به مقاومت در کمال عداوت برخاستند و اعلان کردند که این شخص می خواهد دین و شریعت و ملت و سلطنت ما را محو و نابود نماید چنانچه در حق مسیح گفتند. ولی جمال مبارک فرداً وحیداً مقاومت کل فرمودند و ابدأ ذره ای فتور حاصل نشد. نهایت گفتند تا این شخص در ایران است آسایش و راحت نیابد. پس باید این را اخراج کرد تا ایران آرام بگیرد. پس بر جمال مبارک سخت گرفتند تا از ایران اذن خروج طلبند به گمان این که به این سبب سراج امر مبارک خاموش می شود ولی بالعکس نتیجه بخشید امر بلندتر شد و شعله افزون تر گشت. در ایران وحده منتشر بود این سبب شد که در سائر بلاد منتشر گشت. بعد گفتند که عراق عرب نزدیک ایران است باید این شخص را به ممالک بعیده فرستاد. این بود که حکومت ایران کوشید تا آن که جمال مبارک را از عراق به اسلامبول فرستادند. باز ملاحظه کردند که ابدأ فتوری حاصل نشد گفتند اسلامبول محل عبور و مرور اقوام و ملل مختلفه است و ایرانیان بسیار. لهذا ایرانیان کوشیدند تا جمال مبارک را به رومیلی فرستادند. ولی شعله پر زورتر شد امر بلندتر گردید. عاقبت ایرانیان گفتند این محلات هیچ یک موقع اهانت نبود باید به محلی فرستاد که توهین واقع گردد و محل زحمت و اذیت باشد و اهل و اصحاب به نهایت درجه بلا مبتلی گردند. پس سجن عکا را انتخاب نمودند که حبسخانه غصاة و قاتل ها و سارق ها و فُطّاع طریق است و فی الحقیقه در زمره این نفوس داخل کردند. اما قدرت الهیه ظاهر شد و اعلاء کلمه گردید و عظمت بهاءالله مشهود شد که در چنین سجنی در تحت چنین اهانتی ایران را از برزخی به برزخی دیگر نقل نمود جمیع اعدا را مهوور کرد و بر کل ثابت کرد که مقاومت این امر نتوانند و تعالیم مقدسه اش سرایت در جمیع آفاق نمود و امرش ثابت گشت" (چاپ هلند - سال ۱۹۰۸ میلادی - ص ۲۳ و ۲۴).

حضرت ولی امرالله نیز در کتاب "قرن بدیع" (God Passes By) صادر به افتخار بهائیان غرب در رضوان سال ۱۰۱ بدیع (۱۹۴۴ میلادی) در این زمینه چنین می فرمایند:

"... اکنون میقات مقرر یعنی میعاد عزیمت جمال اقدس ابهی از عراق فرا رسید و مساعی و حیل و تدابیر مستمر دشمنان امر خصوصاً شیخ عبدالحسین و همدست وی میرزا بزرگ خان که در مدت نه ماه بلا انقطاع به جعل اکاذیب و انحراف حقایق و ارسال تقاریر دهشت آمیز مألوف بودند ثمره خویش را بیار آورد و لوایح شدید و مداوم که از یک طرف به شاه ایران و وزرای مملکت و از طرف دیگر به سفیر کبیر دولت علیه در اسلامبول راجع به تسریع در انتقال حضرت بهاءالله از شطر بغداد فرستاده میشد ناصرالدین شاه را بر آن داشت که بالمآل در این باره حکم قاطع و امر صارم صادر نماید. این بود که به وزیر خارجه خودمیرزا سعید خان دستور داد فرمانی مؤکد به میرزا حسینخان سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی که صاحب نفوذ عظیم و روابط دوستانه قدیم با عالی پاشا و فواد پاشا صدر اعظم و وزیر امور خارجه آن دولت بود صادر و او را موظف نماید که با اولیای حکومت وارد مذاکره شده و از جانب دولت متبوعه از سلطان عبدالعزیز درخواست کند که چون اقامت دائم حضرت بهاءالله در مرکزی مانند بغداد که نزدیک سرحد ایران و جوار زیارتگاه مهم شیعیان واقع است امنیت مملکت و استقلال حکومت را تهدید مینماید ایشان را به نقطه دیگری که از حدود و ثغور ایران دورتر باشد منتقل سازند.

میرزا سعید خان وزیر امور خارجه در نامه ای که در این خصوص به سفیر دولت علیه در باب عالی ارسال داشته بابیان را "فرقه ضالّه خبیثه" خوانده و از استخلاص حضرت بهاءالله از سیاه چال طهران اظهار تأسف و تحسّر مینماید و آن وجود اقدس را بعنوان نفسی که "در حقیقه به افساد و اضلال سفها و مستضعفین جهال" مألوف است قلمداد می کند و در

مکتوب می نویسد " دوستدار بر حسب امر قدر قدرت همایون سرکار اعلیحضرت شاهنشاه ... مأمور شد که مراتب را به توسط چاپار مخصوص به اطلاع آن جناب رسانیده مأموریت بدهد که بلا درنگ از جنابان جلالت مآبان صدر اعظم و ناظر امور خارجه آن دولت وقت خواسته مطلب را به میان بگذارد و رفع این مایه فساد را از مثل بغداد جایی که مجمع فرق مختلفه و نزدیک به حدود ممالک محروسه است ... بخواهد " میرزا حسینخان باسنتظار مقام سلطنت که بسیاری از اختیارات خویش را به وزراء و نمایندگان مختار خود مفوض نموده و با کمک و معاضدت بعضی از سفرا و قناسل دول خارجه مقیم اسلامبول موفق گردید اجازه عبدالعزیز پادشاه عثمانی را نسبت به انتقال حضرت بهاءالله و اصحاب آن حضرت به اسلامبول که (در خلال احوال نظر به مصالح و مقتضیاتی ملزم به تغییر تابعیت « الف » خویش گردیده بودند) بدست آورد. و حتی مذکور است که پس از در گذشت سلطان عبدالمجید و استقرار سلطان جدید «ب» به اریکه سلطنت اولین تقاضائی که از طرف زمامداران حکومت ایران از دولت دوست و همسایه خود بعمل آمد همانا مداخله در این امر و اتخاذ تصمیمات سریع و جدی در انتقال وجود مبارک از بغداد به نقطه بعید دیگر بوده است ... " (ترجمه: نصرالله مودت - چاپ دوم - کانادا ص ۲۹۹ تا ۳۰۱ - سال ۱۹۹۲ میلادی).

(توضیح (الف): در باره موضوع تغییر تابعیت حضرت بهاءالله و اصحاب در کتاب " The King of Glory " نوشته حسن مؤقر بالیوزی و ترجمه: مینو ثابت به نام " بهاءالله، شمس حقیقت " چاپ آکسفورد، انگلستان صفحه ۱۹۷ چنین نگاشته شده است:

" حضرت بهاءالله تصمیم گرفتند که اصحاب تقاضای تابعیت حکومت عثمانی را نمایند تا در تحت حفاظت دولت عثمانی باشند. نامق پاشا حاکم بغداد از شنیدن این تصمیم بسیار خوشوقت شد. چنانکه نبیل تعریف می کند آقا محمد رضای کُرْد که بخوبی از موازین حقوقی و قانون با اطلاع بود هر روز دو نفر از همراهان را به دارالحکومه می برد و برای شان پاسپورت ترکی می گرفت. خود نبیل و آقا محمد اسمعیل کاشانی نیز در بین آن ها بودند. این مراجعات در حدود سه هفته بطول انجامید تا آنکه همه آنان به تابعیت عثمانی در آمدند. وقتی شیخ عبدالحسین و میرزا بزرگ خان شنیدند که اصحاب تابعیت عثمانی را پذیرفته اند شدیداً دچار حیرت شده برآشفتمند."

(توضیح (ب): مراد از سلطان جدید، سلطان عبدالعزیز اول برادر سلطان عبدالمجید است. او در سال ۱۲۷۷ ه.ق. - ۱۸۶۱ میلادی به تخت سلطنت نشست و در سال ۱۲۹۳ ه.ق. - ۱۸۷۶ میلادی به فرموده حضرت ولی امرالله در " کتاب قرن بدیع " - (God Passes By) - ترجمه نصرالله مودت - چاپ دوم - کانادا ص ۴۵۰: " در نتیجه انقلاب درباری از اریکه حکم معزول و به فتوای مفتی مقرر سلطنت و خلافتش محکوم و به فاصله چهار یوم مقتول گردید".

باری، در این هنگام که ضدیت و دشمنی با حضرت بهاءالله و جامعه بابی در آن دیار شدت و فزونی یافته بود، سید میرزا محمد حسین متولی باشی قمی، یکی از بابیان که شهرت و پیشینه خوبی هم نداشت (که پس از این خواهد آمد)، طی نامه ای به حضرت بهاءالله توصیه و سفارش می نماید که بهتر است ایشان، برای حفظ جان و پرهیز از آسیب و گزند دشمنان و بدخواهان، یک چندی خانه نشین شوند و یا آنکه به جایی دیگر روند. حضرت بهاءالله در پاسخ به نامه و پیشنهاد او، لوحی نازل می فرماید. این لوح مبارک مصدر به " هُوَ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى " و با مطلع این بیت از غزل معروف حافظ، بلبل شیراز است که می گوید:

" شگر شکن شوند همه طوطیان هند زین قند پارسی که به بنگاله می رود "
از این رو، از همان هنگام در میان احباب، این لوح به " لوح شگر شکن " معروف و مشهور گردید.

بخش نخست

در باره بیت مطلع " لوح شگر شکن ":

" سلطان غیاث الدین بن سلطان سکندر فرمانروای بنگال، در سال ۷۶۸ ه.ق. (۱۳۶۶ میلادی) بر تخت سلطنت نشست. او با حافظ مکتبه داشت و چنان که گفته اند وقتی مصرعی را بدین گونه: "ساقی، حدیث سرو و گل و لاله می رود"، طرح می کند و برای حافظ می فرستد تا آن را تمام نماید. حافظ نیز این غزل معروف را برای او سروده و می فرستد که چند بیت آن چنین است:

ساقی، حدیث سرو و گل و لاله می رود	وین بحث با ثلاثه عَسَّالَه می رود"....
" شگر شکن شوند همه طوطیان هند	زین قند پارسی که به بنگاله می رود"....
" از ره مرو به عشو دنیا که این عجز	مگاره می نشیند و محتاله می رود"....
" حافظ، ز شوق مجلس سلطان غیاث دین	غافل مشو که کار تو از ناله می رود"

توضیحات:

الف:

"ساقی، حدیث سرو و گل و لاله می رود وین بحث با ثلاثه غساله می رود"
ثلاثه غساله = سه تایی شوینده - سه پیاله شراب که به وقت بامداد می نوشیدند و آن را شوینده غم ها و اندوه ها و شوینده فضولات تن و از میان برنده کدورات بشری می انگاشتند - در فارسی آن را "ستا" گویند - سه پیاله شرابی که به هنگام نهار می خوردند تا غسل معده کند - (غساله: زن شوینده - زن مرده شوی) - حاصل معنی این که، شاعر می گوید، ساقی، در حالی که از سرو و گل و لاله سخن می گوئیم، به نوشیدن سه پیاله بامدادی مشغولیم.

ب:

"شکر شکن شوند همه طوطیان هند
می گوید: با این قند فارسی که به بنگاله می رود، همه طوطیان هند شکر شکن خواهند شد.
شکر شکن: خورنده شکر و قند، مجازاً شیرین سخن...حافظ در این بیت شاعران هند را به طوطی سخن گو تشبیه کرده و شعر خود را به قند. می گوید، وقتی شعر من به بنگاله رسید، شاعران هند مثل طوطی که شکر به منقار می گیرد و می شکند، آن را به دهان می گیرند و زمزمه می کنند. پس شکر شکن شوند، یعنی، شیرین می شوند. چکیده سخن این که، وقتی شاعران هند شعر مرا بخوانند، شیرین سخن گفتن را یاد می گیرند."

پ:

"از ره مرو به عشوه دنیا که این عجوز
یعنی: بر اثر جاذبه دنیا منحرف مشو، به راه کج مرو. زیرا این پیر عجوزه با مکر و فریب می نشیند و با حيله و تزویر بر می خیزد. (مگاره: زن پر مکر و حيله - عجوز: عجوزه، زن پیر، پیر زن، زن کلانسال _ محتاله: زن حيله گر، زن فریبکار).
می گوید: دنیا مثل زن مگاری است که با دلفریبی و عشوه گری کنار انسان می نشیند و با حيله و تزویر از او دور می شود. پس فریب عشوه گری او را مخور.

ت:

"حافظ، ز شوق مجلس سلطان غیاث دین
حافظ به خود می گوید: از شوق مجلس سلطان غیاث الدین غافل مشو، زیرا کار تو از نالیدن به سامان می رسد. حافظ خطاب به خود می گوید، از اظهار اشتیاق برای رسیدن به مجلس سلطان غیاث الدین غفلت مکن، زیرا اگر با ناله و نیازمندی از مجلس سلطان غیاث الدین سخن بگویی، می توانی به آن مجلس برسی". (مأخذ: کتاب شرح غزل های حافظ - نوشته: دکتر حسینعلی هروی - جلد دوم - ص ۹۳۸ تا ۹۴۳) - (غیاث: فریاد رس - فریاد رسی - پناه خواهی - نامی از نام های خداوندگار - فریاد رس بندگان).

بخش دوم

در باره سید محمد حسین متوالی باشی قمی، مخاطب لوح شکر شکن:
سید محمد حسین متوالی باشی قمی در اوایل ظهور حضرت باب ایمان آورد و به قلعه شیخ طبرسی رفت و در آن کارزار به مبارزه پرداخت. اما هنگامی که اوضاع قلعه رو به وخامت و سختی گذاشت و پس از شهادت جناب ملا حسین بشرویه ای، باب الباب و آگاهی و هشدار دادن جناب ملا محمد علی بارفروشی، قدوس، اصحاب جانباز را از پایان مبارزه و کارزار و اوضاع بد فرجام و ناگوار، سید محمد حسین ره خیانت پیش گرفت و سرانجام شبانه قلعه و اصحاب را ترک کرد و به سوی خیمه و خرگاه سپاه دولتی رفت و از عقیده خود تیری و بیزاری جست و از آن معرکه و نبردگاه جان به سلامت در برد. باری، با این همه، نامبرده چندی بعد دوباره به جمع مؤمنین پیوست و در تابستان سال ۱۲۶۸ ه.ق. (۱۸۵۲ میلادی) پس از سوء قصد ابلهانه و نافرجام تنی چند از بابیان به ناصرالدین شاه قاجار در نیاوران، به عنوان بابی دستگیر و در سیاه چال طهران زندانی گردید. ناگفته نماند، هنگامی که او در زندان سیاه چال بود، برای جلب توجه مقامات دولتی، همه تلاش و کوشش اش این بود که میرزا حسین علی نوری یعنی حضرت بهاءالله را در جریان این سوء قصد، مقصر و گناهکار جلوه دهد و در این امر آن قدر پافشاری و بی شرمی از خود نشان داد که حتی حاجب الدوله غدار، حاجی علی خان مراغه ای، فرآشباشی دربار ناصرالدین شاه که به فرموده حضرت ولی امرالله در کتاب "قرن بدیع" (God Passes By): "با نهایت قساوت جم غفیری از بابیان مظلوم و بی پناه را به شهادت رسانید" (ترجمه: نصرالله مودت - چاپ کانادا - ص ۱۹۱)، یک بار، سبلی سختی به صورتش نواخت.

باری، این شخص متلون المزاج و خیانت کار، پیش از زندانی شدن در سیاه چال، در شهر قم به معلمی عباس میرزا، برادر ناتنی و بد اقبال ناصرالدین شاه گماشته شد، ولی همواره در معرض سوء ظن شدید قرار داشت و بیشتر به خاطر وادار

کردن او به مقصد جلوه دادن عباس میرزا، گرفتار و زندانی گردید. و سرانجام، پس از آزادی از سیاه چال همراه با شاگرد خود، عباس میرزا، به عراق عرب تبعید گردید و در بغداد، دوباره به جمع بابیان درآمد. او سرانجام، هنگام اقامت حضرت بهاءالله در ادرنه، آشکارا به دشمنی و ستیز با آن حضرت برخاست و به میرزا یحیی ازل پیوست.

بخش سوم

نگارش سطر چند از آغاز لوح و شرحی در باره بیت منقول در آن:

"زنده دل باید در این ره صد هزار
تا کند در هر نفس صد جان نثار"

حضرت بهاءالله در این لوح پس از آوردن بیت مطلع، خطاب به سید محمد حسین متولی باشی قمی از جمله چنین می فرماید:
"مکتوب آن جناب بر مکمن فنا واصل و بر مخزن تسلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور گشت و هر چه مذکور آمد صحیح و درست و لکن محبان کوی محبوب و مَحْرمان حریم مقصود از بلا پروا ندارند و از قضا احتراز نجویند از بحر تسلیم مرزوقند و از نهر تسلیم مشروب. رضای دوست را به دو جهان ندهند و قضای محبوب را به فضای لامکان تبدیل نمایند. زهر بلیات را چون آب حیات بنوشند و سم کشنده را چون شهد روح بخشنده لاجرعه بیاشامند. در صحراهای بی آب مُهلک به یاد دوست مَواجند و در بادیه های مُتلف به جانفشانی چالاک. دست از جان برداشته اند و عزم جانان نموده اند. چشم از عالم بر بسته اند و به جمال دوست گشوده اند. جز محبوب مقصودی ندارند و جز وصال کمالی نجویند. به پر توگل پرواز نمایند و به جناح توسل طیران کنند. نزدشان شمشیر خونریز از حریر بهشتی محبوب تر است و تیر تیز از شیر اُم مقبول تر.

"زنده دل باید در این ره صد هزار
تا کند در هر نفس صد جان نثار "...."

در این جا ناگفته نماند که بیت منقول در این بخش از لوح،

"زنده دل باید در این ره صد هزار
تا کند در هر نفس صد جان نثار"،

سروده شیخ فرید الدین محمد عطار نیشابوری، شاعر و عارف نامدار در قرن ششم و هفتم هجری قمری (سیزدهم میلادی) در کتاب منطق الطیر یا مقامات طيور، در بیان وادی عشق، وادی دوم از وادی های هفتگانه سیر و سلوک، (وادی طلب - وادی عشق - وادی معرفت - وادی استغنا - وادی توحید - وادی حیرت - وادی فقر و فنا)، است که چند بیت آن از این قرار است:

"بعد از این، وادی عشق آید پدید
عاشق آن باشد که چون آتش بود
تا نسوزد خویش را یک بارگی
ور به چشم عقل بگشایی نظر
مرد کار افتاده باید عشق را
تو، نه کار افتاده ای، نه عاشقی
زنده دل باید در این ره صد هزار
(منطق الطیر - شرکت انتشارات علمی و فرهنگی - چاپ هفتم - ۱۳۷۰ ه. ش.)

بخش چهارم

نگارش چند سطر دیگر از لوح و ترجمه آیات قرآنی مندرج در آن:

حضرت بهاءالله سپس در دنباله گفتار، خطاب به سید محمد حسین متولی باشی قمی، چنین می فرماید:

"باری ایام قبل را ناظر باشید که بخاتم انبیاء و مبدأ اصفیا چه نازل شده تا چون روح خفیف شوی و چون نفس از قفس تن برآئی. در نهایت احاطه اعداء و شدت ابتلا طایر قدس نازل شده و این آیه آورد: " و إن كانَ كَبِيرًا عَلَيكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ *". هزار چشم باید تا خون گردید و صد هزار جان باید تا ناله از دل برآرد. و همچنین در جای دیگر می فرماید: " وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ، وَيَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ، وَاللَّهُ خَبِيرُ الْمَاكِرِينَ *". در این دو آیه مبارکه شریفه که از مبدأ ألوهیة نازل شده بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار غیبیه واقف شوید. اگر چشم بصیرت ناس باز بود همین جلوس این عید در ظاهر همه را کافی بود که با همه این اعداء و موارد بلا چون شمع روشنیم و چون شاهد عشق در انجمن. ستر و حجاب را سوختیم و چون نار عشق برافروختیم. و لکن چه فایده که جمیع عیون محجوبست و همه گوشها مسدود. در وادی غفلت سیر می نمایند و در بادی ضلالت مشی می کنند. هُمْ بَرِيئُونَ عَمَّا أَعْمَلُوا وَ أَنَا بَرِيءٌ عَمَّا يَعمَلُونَ *"

آیات قرآنی مندرج در این قسمت از لوح و ترجمه آن:

سخنی در باره لوح شگر شکن، از آثار قلم اعلی - علاءالدین قدس جوراچی

* " وَ إِنْ كَانَ كُبْرَ عَلِيكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقًا فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ (فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ. وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى. فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ) " (قرآن - سوره انعام - آیه ۳۵) ترجمه: و اگر رویگردانی آنان بر تو گران می آید، در صورتی که می توانی نقبی در زمین یا نردبانی در آسمان بجویی و برای آنان معجزه ای بیاوری [چنین کن] و اگر خداوند می خواست آنان را بر طریق هدایت فرا می آورد، پس هرگز از نادانان مباش. (قرآن کریم - ترجمه از: بهاء الدین خرمشاهی)

** " وَ إِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ. وَ يَمْكُرُونَ وَ يَمْكُرُ اللَّهُ وَ اللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ " (قرآن - سوره انفال - آیه ۳۰) - ترجمه: و یاد کن که کافران در حق تو بد سگالی می کردند تا تو را در بند کشند یا بکشند یا آواره کنند. و آنان مکر می ورزیدند و خداوند هم مکر می ورزید و خداوند بهترین مکرانگیزان است. (قرآن کریم - ترجمه از: بهاء الدین خرمشاهی) - (سگال: اندیشه - فکر - خیال - دشمنی - خصومت) (بد سگالی: بد اندیشی - توطئه چینی - نقشه کشی) (سگالیدن و سگالش: فکر و اندیشه بد کردن - دشمنی و خصومت نمودن - بد اندیشی).

*** " هُمْ بَرِيئُونَ عَمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ عَمَّا يَعْمَلُونَ " - آنان از آنچه من می کنم، بری و برکنارند و من از آنچه آنان می کنند، دور و برکنارم.

همه آیه قرآنی چنین است: " وَ إِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِيَّ عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ. أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ " (قرآن - سوره یونس - آیه ۴۱) - ترجمه: و اگر تو را دروغگو انگاشتند، بگو عمل من از آن من و عمل شما از آن شما. شما از آنچه من می کنم بری و برکنارید و من از آنچه شما می کنید بری و برکنارم. (قرآن کریم - ترجمه از: بهاء الدین خرمشاهی)

بخش پنجم

نگارش چند سطر دیگر از لوح در باره " یکی از " معتکفین آن ارض ":

حضرت بهاءالله در ادامه کلام، خطاب به سید محمد حسین متولی باشی قمی چنین می فرماید:

" معلوم آن جناب باشد که یکی از معتکفین آن ارض که مشغول به زخرف دنیاست و از جام رحمت نصیبش نه و از کاس عدل و انصاف بهره اش نه و در لحظه ای این بنده را ندیده و در مجمعی مجتمع نشده و ساعتی مؤانست نجسته قلم ظلم برداشته و به خون مظلومان رقم کشیده".

در این بیان، مراد از " یکی از معتکفین آن ارض "، شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی معروف به شیخ العراقین و ملقب به شیخ خبیث از قلم اعلی است. نامبرده در سال ۱۲۷۴ ه.ق. (۱۸۵۸ میلادی) به فرمان ناصرالدین شاه قاجار از ایران به بغداد رفت تا برای حفظ و نگاهداری و تعمیر و تذهیب مشاهد و اماکن متبرکه شیعه در عراق عرب، اقدام نماید. او از دوستان نزدیک میرزا تقی خان امیر کبیر بود و به عنوان وصی او، امورش را پس از کشته شدن به دستور ناصرالدین شاه ، بدست گرفت. نامبرده در عراق از هیچگونه اقدام دشمنانه ای علیه حضرت بهاءالله فروگذار نکرد و از طرح هیچگونه تهمت و افتزایی خودداری ننمود. وهم او بود که از علمای عراق، منجمله شیخ مرتضی انصاری، مرجع تقلید شیعیان در آن زمان، دعوت بعمل آورد که به کاظمین رفتند و موضوع مجلس، مخالفت و اقدام علیه حضرت بهاءالله بود. شیخ مرتضی انصاری پس از آگاهی از این جریان، در میان حیرت و شگفتی حاضران بلافاصله مجلس را ترک کرد و به نجف بازگشت نمود. باری، شیخ عبدالحسین در سال ۱۲۸۶ ه.ق. (۱۸۶۹ میلادی) در شهر کاظمین بیمار گردید و درگذشت و در شهر کربلا به خاک سپرده شد.

بخش ششم

سخنی در باره بیت شعر عربی نقل شده در لوح:

" فَطَوَّعًا لِقَاضٍ أَتَى فِي حُكْمِهِ عَجَبًا أَفْتَى بِسَفْكَ دَمِي فِي الْجِلِّ وَالْحَرَمِ "

این بیت شعر از ابن فارض مصری (شامی الأصل) عارف و شاعر معروف قرن ششم و هفتم هجری (دوازده و سیزده میلادی) است. او در سال ۵۷۶ ه.ق. (۱۱۸۰ میلادی) در قاهره زاده شد و بسال ۶۳۲ ه.ق. (۱۲۳۴ میلادی) در همان شهر درگذشت. دو قصیده تائیه و یائیه از زمره اشعار معروف اوست.

مضمون بیت این است: حکم قاضی را مطیع و پذیرنده ام با آنکه از صدور آن در حیرت و شگفتم! زیرا که او هم در "حَرَم" و هم در "جَلِّ" هردو جا به کشتن من فتوی داده است! توضیح آن که "حَرَم" به جایگاه پیرامون خانه کعبه اطلاق می گردد و چنانچه گناهکاری خود را به آنجا رساند، از کیفر و مجازات معاف گردد و حتی صید و شکار هم در آن مکان حرام است، در صورتی که در محوطه " جَلِّ" که بیرون "حَرَم" است، مجاز و آزاد است. باری، چکیده سخن ابن فارض در این بیت

این است که: این قاضی بی انصاف و خدا شناس، در هر دو حال، چه گناهکار و چه بی گناه، حکم و فتوی بر کشتن من داده است!

بخش هفتم

سخنی در باره "شخص معروف" و همچنین توضیحی درباره بیت شعر منقول در لوح:
" آنچه در دل دارد از مکر و رموز
پیش حق پیدا و رسوا همچو روز "
باری، حضرت بهاءالله در ادامه کلام در باره شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی، چنین می فرماید:
" بعضی حرف های بی معنی هم به جمعی گفته و در همین روزها هم به شخص معروف بعضی مقالات از ظنون خود بیان نموده. و آن شخص این دو روزه به طهران رفته با دفتری حکایت و کتابی روایت.
" آنچه در دل دارد از مکر و رموز
پیش حق پیدا و رسوا همچو روز "
در این بیان، مراد از "شخص معروف" میرزا بزرگ خان قزوینی و ملقب به خان پرتدلیس از سوی حضرت بهاءالله است. او در سال ۱۲۷۶ ه.ق. (۱۸۶۰ میلادی)، کارپرداز و قنصل ایران در بغداد شد و با یاری و همراهی شیخ عبدالحسین طهرانی، شیخ خبیث، به مخالفت و دشمنی با حضرت بهاءالله قیام و اقدام نمود و با نشر سخنان دروغین و برافته و ارسال مکاتیب و نامه ها به دربار ایران برای نیستی و نابودی جمال قدم، کوشش و تلاش بی پایان نمود. از جمله اقدامات او این بود که شخص ترکی را، رضا نام، به مبلغ یکصد تومان اجیر کرد و یک اسب و دو طیانه نیز به او داد تا حضرت بهاءالله را به قتل رساند و به او قول داد که از این کار ترس و بیمی نداشته باشد و خطری متوجه او نخواهد شد. نامبرده یک بار در حمام و بار دیگر در سر راه حضرت بهاءالله خواست اقدام نماید که در هر دو بار از دیدن آن حضرت چنان مضطرب و پریشان شد که از عهده کار بر نیامد. (اقتباس و کوتاه شده از کتاب " قرن بدیع " (God Passes By) - اثر کلک حضرت ولی امرالله - ترجمه: نصرالله مودت - چاپ کانادا ص ۲۹۰ تا ۲۹۳).
در این جا ناگفته نماند که به فرموده حضرت ولی امرالله: " میرزا بزرگ خان، کارپرداز ایران در بغداد، آن نفس محیل و جاه طلب و فاسد، بالمال از مقام خویش معزول گردید و منکوب و پشیمان و پریشان شد" (کتاب قرن بدیع - چاپ کانادا ص ۴۶۲)

باری، بیت شعر منقول:

" آنچه در دل دارد از مکر و رموز
پیش حق پیدا و رسوا همچو روز "
با اندکی تغییر، از مولانا جلال الدین در مثنوی است، در داستان " عذر خواستن آن عاشق از گناه خویش به تلبیس و روی پوش، و فهم کردن معشوق، آن را نیز:
" گر شدم در راه حرمت راهزن
آدم ای مه به شمشیر و کفن "
" جز به دست خود میرم پا و سر
که از این دستم، نه از دست دگر "
" از جدایی باز می رانی سخن
هر چه خواهی کن، و لیکن این مکن "
و رد کردن معشوقه، عذر عاشق را، و تلبیس او را در روی او مالیدن:
" در جوابش بر گشاد آن یار، لب
کز سوی ما روز، سوی توست شب "
" حیل های تیره اندر داوری
پیش بینایان چرا می آوری؟ "
" هر چه در دل داری از مکر و رموز
پیش ما رسواست و پیدا، همچو روز "
" گر بپوشیش ز بنده پروری
تو چرا بی رویی از حد می بری؟ "
(کتاب " شرح جامع مثنوی معنوی - تألیف: کریم زمانی - جلد چهارم - ابیات: ۳۱۵- ۳۱۶- ۳۱۷ و ۳۲۰ تا ۳۲۳)

بخش هشتم

قسمت پایانی لوح مبارک شگر شکن، حاوی پندها و اندرزها و راهنمایی های بیشتر حضرت بهاءالله به شیخ عبدالحسین مجتهد طهرانی است و همچنین نقل آیاتی از قرآن به عنوان شاهد مقال و ترجمه آن:
" همه این مطالب معلوم و واضح است و بنای آن هم مکشوف و محقق. از این بنده اگر کتمان کنند از حضور حق " لا یعزب عن علمه من شیء " چگونه مستور ماند. و ندانستم که آخر به کدام شرع متمسک اند و به چه حجت مستدل. این بنده که مدتی است بالمره عزلت بسته ام و خلوت گزیده ام. در از آشنا و بیگانه بسته ام و تنها نشسته ام. این حسد از چه احداث شد و این بغضاء از کجا هویدا گشت. و معلوم نیست که باخر خیر برند و کام دل حاصل نمایند. اگر چه ایشان به هوی سالکند این فقیر به حیط ثقی متمسک و انشاءالله به نور هدی مهتدی. کدورتی از ایشان ندارم و غل در دل نگرفته ام به خدا وا گذاشته ام و به غرور عدل تشبث بسته ام. بعد از حصول مقاصد ایشان شاید از حمیم جحیم مشروب شوند و از نار غضب الهی مرزوق. زیرا که حاکم مقتدر در میان است و از ظلم البته نمی گذرد. آخر باید یک مجلس ملاقات نماید و بر امور

مطلع شود تا بر ایشان مبرهن گردد. آن وقت حکم جاری کنند قُضِيَ وَ أَمْضِيَ. دست ظنون ایشان کوتاه است و شجر عنایت الهی بغایت بلند. تا زمان آن نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرت نیست و چون وقت آید بجان مشتاقیم و طالب. نه تقدیم یابد نه تأخیر. " إنا لله و إنا إليه راجعون. " إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ بَعْدَهُ. وَ السَّلَامُ عَلَي مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى. " (پایان لوح)

" لَا يَعْزُبُ عَنْ عِلْمِهِ مِنْ شَيْءٍ " (بیان حضرت بهاء الله) - یعنی: چیزی از علم و آگاهی او (خداوند) پوشیده و مستور نیست

آیات قرآنی مندرج در قسمت پایانی لوح شگر شکن و ترجمه آن:

" إنا لله و إنا إليه راجعون " قرآن - سوره بقره آیه ۱۵۶: " الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ " - یعنی: همان کسانی که چون مصیبتی به آنان رسد، گویند: ما از خداییم و به خدا باز می گردیم. (ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی).
 " إِنْ يَنْصُرْكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَ إِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ " - قرآن - سوره آل عمران آیه ۱۶۰ - یعنی: اگر خداوند شما را یاری دهد، کسی بر شما پیروز نخواهد شد. و اگر شما را فروگذارد، کیست که شما را پس از او یاری دهد. و مؤمنان باید که تنها بر خداوند، توکل کنند. (ترجمه: بهاءالدین خرمشاهی).

" وَ السَّلَامُ عَلَي مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى " - در قرآن سوره طه آیات ۴۶ و ۴۷ در داستان آمدن موسی و هارون به نزد فرعون چنین آمده است: " قَالَ لَا تَخَافَا إِنِّي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَ أَرَى. فَأْتِيَاهُ فَقَوْلَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَا تُعَذِّبُهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ. وَ السَّلَامُ عَلَي مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى " - یعنی: (خداوند) فرمود مهراسید، من خود با شما هستم و می شنوم و می بینم. پس به نزد او (فرعون) بروید و بگویند ما فرستادگان پروردگارت هستیم، بنی اسرائیل را همراه ما بفرست و آزارشان مکن. ما برای تو از سوی پروردگارت پدیده ای معجزه آسا آورده ایم. و سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند. (ترجمه: بهاء الدین خرمشاهی)

واژه نامه به ترتیب حروف الفبا

(الف)

اِبْتِلَاءُ = گرفتاری - مصیبت - آزمایش - دچار شدن - گرفتار شدن - آزمودن
 احتراز = پرهیز - دوری - گریز - پرهیز کردن - دوری جستن.
 ادرنه = ولایتی است در بخش ترکیه اروپا (یکی از ولایات سابق مملکت عثمانی واقع در اروپا) که مرکز آن نیز به همین نام است.
 اریکه = اورنگ - تخت - سریر - (ج: آرایک)
 استظهار = پشت گرمی - پشت و پناه خواستن - یاری خواستن.
 اضلال = گمراه کردن - از راه بدر بردن.
 افساد = فاسد کردن - تباه کردن - فتنه بر پا کردن - فساد - تباهی.
 اکاذیب = دروغ ها - سخنان دروغ - خبرهای دروغ - (مفرد: اُكذوبه).
 أم = مادر (ج: أمهات).
 امر صارم = فرمان و حکم و دستور قاطع و خشن و بیرحم.

(ب)

باب عالی = دربار سلاطین عثمانی - اسلامبول (شهر اسلام) - استامبول - استانبول.
 بادیه = صحرا - بیابان - دشت بی آب و علف (ج: بَوادی).
 پادی = صحرا - بیابان.
 پالمَره = یکباره - کاملاً.
 بری = دور و برکنار.
 پساط = فرش - گسترده - زمین هموار و فراخ.
 بَنگال یا بَنگاله = ناحیه ای در شبه قاره هند که بخشی از آن در حال حاضر متعلق به هندوستان است (بنگال غربی) و بخش دیگر در گذشته متعلق به پاکستان بود(بنگال شرقی) و امروزه به یک کشور مستقل تبدیل گردیده به نام بنگلادش (فرهنگ فارسی معین).
 بی رویی = گستاخی - پر رویی - بی شرمی.

سخنی در باره لوح شگر شکن، از آثار قلم اعلی - علاءالدین قدس جوراچی

(ت)

تَبَاهِي = نابودی - ویرانی - فنا - پوسیدگی - فساد - انهدام.
تَدْلِيس = فریبکاری - فریب - عوام فریبی.
تَدْهِيْب = زرانود کردن - طلاکاری - زرکاری - زرنگاری.
تَسْنِيْم = چشمه ای است در بهشت - آبی است در بهشت (قرآن) - (" وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ .
عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ") - قرآن، سوره مَطْفِفِينَ - آیه ۲۷ و ۲۸ - یعنی:
و آمیزه آن از تسنیم است، چشمه ای که مقربان از آن می نوشند.
تَقَارِيْر = گفتارها - گفته ها - بیان ها - (مفرد: تَقْرِير).
تَقْوَى = پرهیزکاری - تقوی - پرهیز.
تَلْبِيْس = نیرنگ - حيله - فریب - پوشیدن حقیقت.
تَوَسَّل = تمسک - تشبث - پیوستگی - دست به دامن شدن یا زدن - درخواست.
تَوَكَّل = به امید خدا بودن - کار خود به خدا سپردن و حواله کردن - سپردگی.
تَيْغٌ بِيْدْرِيْغٍ = شمشیر بی رحم و شفقت.

(ث)

تَعْوَر = مرزها - سرحدها - (مفرد: تَعْر).
ثَلَاثَةُ عَسَاَلِه = سه تای شوینده - سه پیاله شراب که به وقت بامداد نوشند و آن را شوینده
غم ها و اندوه ها و شوینده فضولات تن و از میان برنده کدورات بشری دانند-
در فارسی آن را "ستا" گویند.

(ج)

جَحِيْم = دوزخ - جهنم.
جَدَّ = سعی و کوشش - پافشاری.
جَعَلَ = ساختن - ساختن نوشته یا سند یا چیز دیگر بر خلاف حقیقت - تقلب کردن.
جَلَالَت مَآبَان = بزرگان - بزرگواران - عالی مقامان.
جَنَاح = بال (ج: أَجْنَحَه)
جَبِيْب = گریبان - یقه - یخه (ج: جُبُوْب) - از جیب رحمت سربر آوردن: از گریبان
رحمت سر بلند کردن یا سربر افراشتن - سر به جیب تفکر فرو بردن : در اندیشه
و فکر فرو رفتن - سر در گریبان بردن.

(چ)

چَآپَار = واژه ترکی است به معنی : پیک - نامه رسان - قاصد.

(ح)

حُرْمَت = احترام - آبرو - بزرگی.
حَرِيْر = ابریشم - پرنیان - جامه ابریشمین.
حَرِيْم = مکان و جایگاه مقدس - مکان متبرک - حرم.
حَمِيْم = آب داغ و سوزان.
حِيْل = نیرنگ ها - فریب ها - حيله ها - تزویرها (مفرد: حيله).

(خ)

خَمْر = شراب - باده - می.
خَبِيْثَه = ناپاک - پلید - نجس - زشت سیرت.
خَفِيْه = پنهان - پوشیده - نهفته.
خَبِيْت = شکست - ناکامی - نامرادی - یأس - ناامیدی.
خَيْط = رشته - ریسمان - نخ - تار - طناب - (ج: خَيْوْط - أخياط)

سخنی در باره لوح شکر شکن، از آثار قلم اعلی - علاءالدین قدس جوراچی

(د)

در روی مالیدن = به رخ کشیدن - به رو آوردن.
دوستدار = دوست و رفیق و خیرخواه - سابقاً در مکاتبات با سفارتخانه ها بجای بنده و ارادتمند، دوستدار می نوشتند (لغت نامه دهخدا).
دولت علیّه = دولت بلند پایه که در عناوین دولت ها به کار می رفت - در این جا مراد: دولت علیّه قاجار است.

(ر)

ربّ الأرباب = پروردگار پروردگاران - و مراد: خداوند بزرگوار است.
رَقْم کشیدن = نوشتن - نگاشتن.
رومیلی = یکی از ایالات سابق مملکت عثمانی واقع در اروپا بوده و در حال حاضر بخشی از آن ولایتی است در بخش ترکیه اروپا.
روی پوش = آن چه روی را بپوشاند - پرده - آن چه حقیقت را بپوشاند - کنایه از هر چیزی که ظاهراً و باطناً خلاف یکدیگر باشد.

(ز)

زُخْرُف دنیا = مال و منال دنیوی - فریبندگی و نقش و نگار دنیوی - پیرایه و زینت و زیور فریبنده این جهان - پیرایه به ظاهر آراسته و در باطن کاسته این دنیا - سخن باطل که به ظاهر آراسته و درست نما باشد - (زخرف: زر - طلا) (ج: زخارف).

(س)

سارق = دزد - (ج: سارقین)
سِتْر = پرده - حجاب - نقاب - (ج: أستار).
سِرَاج = چراغ (ج: سُرُج).
سربر آوردن = سربلند کردن - سربرداشتن.
سُفْهَاء = نادانان - ابلهان - احمق ها. (عربی: سُفْهَاء - مفرد: سَفِيه)
سفیر دولت علیّه = در این جا مراد: حاجی میرزا حسین خان قزوینی، مشیرالدوله، سفیر کبیر ایران در اسلامبول است.

(ش)

شَطْر = ناحیه.
شکر شکن = خورنده قند و شکر - مجازاً: شیرین سخن.
شَهِد = عسل - انگبین.

(ض)

ضالّه = گمراه - ره گم کرده - خطاکار.

(ع)

عِراقین = " تننیه عراق است در حال نصبی، چرا که عراق دواند، یکی عراق عرب و دیگری عراق عجم " (لغت نامه دهخدا) - عَجَم: خلاف عرب - ایران و توران و مردم غیر عرب را عجم گویند - مردم ایران - ایرانی " (لغت نامه دهخدا) -
" عراق عرب: کشوری است در مغرب ایران که از شمال محدود است به ترکیه، از مغرب به سوریه و اردن، از جنوب به عربستان سعودی و کویت و خلیج فارس، از مشرق به ایران " (فرهنگ فارسی معین) - " عراق عجم: ناحیه ای

سخنی در باره لوح شگر شکن، از آثار قلم اعلی - علاءالدین قدس جورابچی

است در مرکز ایران شامل ایالات و ولایات مرکزی واقع بین اصفهان و همدان و طهران و مشتمل بر شهرهای ذیل: کرمانشاهان، همدان، ملایر، اراک (سلطان آباد)، گلپایگان و اصفهان، مقابل عراق عرب. توضیح آن که اصطلاح عراق عجم در تقسیمات کشوری ایران تا انقلاب مشروطیت معمول بود، و پس از آن نیز در نقشه های جغرافیایی و تقسیمات کشوری باز مورد توجه بود، ولی پس از تقسیم کشور به استان های مختلف (در زمان رضا شاه پهلوی) اصطلاح مذکور متروک گردید " (فرهنگ فارسی معین) - (أعجم، مؤنث: عجماء و جمع: أعاجم: گنگ - نافصیح - کسی که عربی را بد صحبت می کند - بی زبان - غیر عرب - بیگانه - خارجی - ایرانی - بربری).

عُرْوَه = حلقه - دسته - دستگیره - پیوند - گوشواره - دستاویز - تکیه گاه.

عُرْوَةُ الْوُثْقَى = دستاویز محکم - پیوند محکم و استوار.

عُزْلَت = گوشه گیری - گوشه نشینی.

عُصَاة (عُصَات) = نافرمانان - گناهکاران - (مفرد: عاصی).

عَلَم = پرچم - بیرق - (ج: أعلام).

عُيُون = چشم ها - (چشمه ها) (مفرد: عین).

(غ)

غَدَار = خیانتکار - پیمان شکن - بی وفا - فریبنده - مگار.

غِل = کینه - دشمنی - تنفر - بدخواهی.

(ف)

فُتُور = سستی - ضعف - کندی.

(ق)

قَدْرُ قَدْرَت = آن که قدرتش برابر قدرت قضا و قدر است - (برای شاهان آورده می شده است: اعلی حضرت قَدْر قَدْرَت).

قَسَاوَت = سختگیری - خشونت - سنگدلی - بی رحمی.

قُضِيَ وَ أَمْضِيَ = گذشت و گذشت - سپری شد و سپری شد - به پایان آمد و به پایان آمد.

قُطَاعُ طَرِيق = راهزنان.

قُنَّاسِل = مفرد آن: قُنَّسُول - (کنسول): نماینده یک دولت در شهری از کشور بیگانه که

موظف است هم میهنانش را تحت حمایت بگیرد و اطلاعات سیاسی و اقتصادی را

به دولت خود برساند.

(ک)

کَارِافَتَادَه = کار آزموده - مجرب - سرد و گرم روزگار چشیده.

کَأْس = جام - پیاله - ساغر - کاسه - لیوان - (ج: کؤوس).

کَمْرَبَسْتَن = آماده گشتن - مهیا شدن - آماده جنگ شدن.

(ل)

لَا جُرْعَه نُوشِيدِن = به یکباره نوشیدن چیزی تا قطره آخر (جُرْعَه: یک نوبت نوشیدن - یک بار قورت دادن آب یا شراب و غیره).

(م)

مَبْدَأُ أَصْفِيَاء = مبدأ و آغاز برگزیدگان و مراد: پیامبر اسلام است در این بیان.

مُنْتَلَف = هلاک کننده - نابود کننده - زیان آور - (إتلاف: نابودی - ویرانی - خرابی -

ضرر و زیان - خسارت.

مُحْرِمَان = و مفرد آن: مُحْرِم: کسی که احرام حج بسته است - جامه احرام پوشیده -

سخنی در باره لوح شگر شکن، از آثار قلم اعلی - علاءالدین قدس جوراچی

(اِحرام: آهنگ حجّ کردن - اِحرام به مجاز: دو چادر نادوخته که در ایام اِحرام یا مراسم حجّ، یکی را لنگ و ته بند کنند و دیگری را بر دوش پوشند - جامه ای که در هنگام مراسم حجّ پوشند - و اِحرام بستن: آهنگ کردن - قصد و نیت کردن - اِحرام سفر بستن: آهنگ سفر کردن. **مُحْرَمَان حَرِيمٍ مَقْصُودٍ** = کسانی که قصد و آهنگ جایگاه مقصود و مطلوب و مراد را کرده اند.

مُحِيلٌ = حيله گر - فریب کار.

مُسْتَدَلٌّ = استدلال کننده - دلیل و برهان آورنده.

مُسْتَضْعَفِينَ = ناتوانان - ناتوان شمرده شدگان - حقیر شمرده شدگان.

مَسْنَدٌ = تخت - کرسی - اریکه - اورنگ.

مَسْدُودٌ = بسته - بسته شده.

مَشَاهِدٌ وَ اَمَاكِنٌ مُتَبَرِّكَةٌ = قبرهای ائمه اطهار و جای های مقدّس و مبارک برای شیعیان.

مَعَارِجٌ = و مفرد آن: مَعْرَجٌ یا مَعْرَجٌ: جایگاه و محلّ و مرتبه صعود - خطّ سیر صعود -

عروج - نردبان - پلکان - (معراج: نردبان - پلکان - در عرف اسلامی

اصطلاحاً به عروج و صعود پیامبر به آسمان، چه جسمانی و چه روحانی اطلاق شده است.

مُعْتَكِفِينَ = مُقِيمَان - ساکنان - (مقیمان در جایی یا مسجدی برای عبادت) (گوشه

نشینان) - (مفرد: مُعْتَكِفٌ).

مُفَوِّضٌ نَمُودُنٌ = واگذار نمودن یا کردن.

مَقَالَاتٌ = سخن ها - گفتارها - حرف ها.

مَقْهُورٌ = مغلوب شده - چیره شده - شکست خورده.

مَكْرٌ = فریب - حيله - خدعه - تزویر.

مَكْمَنٌ فَنًا = جایگاه فنا و نابودی - (ج: مَكَامِين).

مَلِيحٌ = نمکین - با ملاحظت - مجازاً: شیرین.

مَمَالِكٌ مَحْرُوسَةٌ = مجموع ایالات و ولایات ایران - کشور ایران (در عهد صفویّه و

قاجاریه تا اوایل مشروطه این اصطلاح رایج بود.

مَنْكُوبٌ = رنج دیده - خوار - ذلیل.

مُؤَانِسَةٌ = انس و الفت - دوستی و رفاقت - همدمی.

مَوْقِعٌ اِهَانَةٌ = محلّ و جای واقع شدن اهانت و تحقیر و خواری.

مَهٌ = مَخْفَفٌ ماه - کنایه از زیبا روی.

مُهْتَدِيٌّ = راه راست یافته - هدایت یافته - راه یافته.

مُهْلَكٌ = کُشَنده - هلاک کننده - نیست و نابود کننده.

مِيعَادٌ = هنگام و زمان وعده و قرار.

مِيقَاتٌ = وقت و هنگام کار - هنگام.

(ن)

نَامِتْنَاهِيٌّ = بی پایان - بی انتها - غیب نامتناهی: خداوندگار.

نَشَارٌ كَرْدُنٌ جَانٌ = جان فدا و قربانی کردن.

نَخِيلٌ = درخت خرما - (به سروده حافظ:

"پای ما لنگ است و منزل بس دراز دست ما کوتاه و خرما بر نخیل "

نه تقدیم، نه تأخیر = نه پیش افتادگی، نه پس ماندگی.

نَهْرٌ = جوی - رودخانه - (ج: اَنْهَارٌ).

(و)

وَادِيٌّ = صحرا - بیابان - دره.

وَخَامَتٌ = ناسازگاری - ناگواری - دشواری.

سخنی در باره لوح شکر شکن، از آثار قلم اعلی - علاءالدین قدس جورابچی

(۵)

هدی = هدایت - ارشاد - راهنمایی.

هوی = هوس - خواهش و آرزوی نفس - خواهش نفسانی.
